# چگونه انجام می‌پذیرد: کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی؟

## سه روز در زندگی آبل و مریم

موفق شد! آبل سر وقت به درب ورودی شرکت مشاترونیک می‌رسد وبه آقایی که پشت میز "پذیرش" نشسته مراجعه می‌کند. خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید که نامش آبل مونترو است. و به آقایی که کت و شلوار به تن دارد می‌گوید که او امروز کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی را شروع می‌کند. آن آقا به صفحه کامپیوتر خود نگاهی می‌اندازد ودوستانه می‌گوید: "بله، منتظر شما هستند. لطفاً چند لحظه بنشینید. آقای براون به دنبال شما خواهد آمد."

### برداشت اول

در آن گوشه دختر خانمی نشسته که تقریباً هم سن آبل می‌باشد. او از آبل می پرسد: "تو هم کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی می‌گذرانی؟" "بله. من می‌خواهم احتمالاً طراح شوم." در این لحظه خانم جوانی به طرف این دو نفر می‌آید. به دختر خانم رو می‌کند و می‌گوید: "تو مریم رولیچ هستی؟ من لیزا هستم و در سال سوم آموزش رشته طراحی هستم و تو را در کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی همراهی می‌کنم." آنها با هم دست می‌دهند و به طرف آسانسور می‌روند. هنوز آنها دور نشده‌اند که به سرعت مرد جوانی با لباس قرمز به طرف آبل می‌آید. "سلام آبل. اسم من براون است. من تو را در کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی همراهی می‌کنم." "صبح بخیر آقای براون." "این کارت کنترل تردد توست. بیا، ما باید به ساختمان دیگر برویم." آنها به طرف درب گردان می‌روند. آبل کارت کنترل تردد خود را جلوی حسگر درب نگه می‌دارد و درب باز می‌شود.

### تمرینات عملی

آبل مشغول سمباده زدن یک پیچ نگهدارنده‌ی باطری است که با راهنمایی‌های آقای براون روی آن شیارهایی را ایجاد کرده است. وقتی که لیزا و مریم از کارگاه می‌آیند، لیزا توضیح می‌دهد: "شما در قسمت پذیرش با یکدیگر آشنا شدید. اینجا قطعاتی تولید می‌شوند که ما در بخش طراحی برنامه‌ریزی کرده ایم. مثلاً با پلی مکانیک‌ها صحبت می‌شود که چقدر زمان برای یک سفارش لازم است و هزینه تولید آن چقدر می‌شود."

آبل مشغول کار روی چراغ قوه‌ای است که ما هم آن را در برنامه تمرین طراحی داریم، مریم." بعد از ظهر آقای براون به آبل طرز کار با مته را نشان می‌دهد. آبل می‌خواهد با آن شروع کند اولین سوراخ‌ها را روی نگهدارنده‌ی باطری ایجاد کند، که آقای براون با مریم می‌آیند. "صبر کن. ما متوجه شدیم که برای داشتن تماس خوب باطری‌ها، طول نگهدارنده‌ی باطری زیاد است. ما نقشه را تطبیق دادیم. تو باید از اندازه جدید استفاده کنی." آبل به مریم لبخند می‌زند و می‌گوید: "مشکلی نیست!"

### سؤال کردن بهتر از سرهم بندی کردن است

مریم رفت و آبل روی نقشه جدید خم شد. لعنتی، چطور امروز صبح این برشها رو توانستیم بزنیم؟ او نقشه را این طرف و آن طرف می‌کند و آن را با نگهدارنده‌ی باطری مقایسه می‌کند. در آخر هر دو را برمی‌دارد و می‌رود سراغ آقای براون که در آن لحظه مشغول برنامه ریزی دستگاه تراش می‌باشد. او از تغییراتی که مریم انجام داده تعریف می‌کند و بعد می‌گوید که او نمی‌داند که آنها برشها را در کدام سمت نگهدارنده‌ی باطری شروع کرده بودند. آقای براون می‌گوید: "خوب است که آمدی و سؤال می‌کنی به جای اینکه سرخود در جایی سوراخ‌هایی ایجاد کنی. هیچ کسی توقع ندارد که بعد از دفعه اول بتوانی این کار را انجام دهی. خیلی پیش می‌آید که بخش طراحی بعداً چیزهایی را تغییر بدهد. در این صورت باید انعطاف پذیر باشی. نگاه کن، امروز صبح ردیف اولیه را برش داده‌ای ..... "

قبل از ساعت پنج بعد از ظهر آقای براون مجدداً جلوی آبل ایستاده است. "الآن تعطیل می‌شویم. همه روزنه‌ها را سوراخ کردی؟" "بله. من برای برش مجدد وقت زیادی لازم داشتم و مجبور بودم برای سوراخ کردن عجله کنم. ولی دیگر به این زودی فراموش نمی‌کنم که این کار را چطوری انجام می‌دهند." آقای براون سوراخ ها را کنترل می‌کند و کار آبل را با زدن روی شانه او تأیید می‌کند. "کار را خوب انجام دادی. خداحافظ تا فردا. حالا می‌دانی چطور به اینجا بیایی. کارت کنترل ترددت را فراموش نکن." آبل هم جواب می‌دهد: "خداحافظ آقای براون. متشکرم که شما کار را یکبار دیگر توضیح دادید."

### یادداشت کمک می‌کند

آبل در ایستگاه اتوبوس مریم را می‌بیند. "تو با تغییراتت برای من استرس ایجاد کردی، مریم!" "من این را نمی‌خواستم، متأسفم. ولی لیزا می‌خواست من را آزمایش کند، که آیا نقشه ام درست است. من باید تمام داستان را در دفتر یادداشت کارآموزی کوتاه مدت آموزشی می‌نوشتم." آبل تازه حالا یادش آمد که معلمش گفته بود که همه چیز را یادداشت کند، که چه کار کرده و اینکه تا چه حد این کار را پسندیده است. او به خاطر تغییرات زیاد این موضوع را کاملاً فراموش کرده بود. "فکر می‌کنم که امشب باید تکالیف دفتر یادداشت را انجام بدهم." آبل آه می‌کشد. وقتی که آبل صبح روز بعد در لیدن پلاست سوار اتوبوس می‌شود. مریم سربه‌سرش می‌گذارد."خوب! تمام تکالیفت را نوشتی؟ " "بله، به خاطر همین هم جلوی تلویزیون خوابم برد. تا به حال این اتفاق برای من نیافتاده بود، ولی ایستادن طولانی من را خسته کرده بود. راستی من بعداً این را هم یادداشت کردم." "من یادداشت کردم که من خوب می‌توانم تجسم کنم که مشکل نگهدارنده‌ی باطری کجا بود و اینکه من باید با دقت بیشتری برنامه را در کامپیوتر تطبیق می‌دادم."

آبل موقع پیاده شدن می‌پرسد: "امروز کی برای نهار استراحت می‌کنی؟ همدیگر را در سالن غذاخوری ببینیم؟" مریم می‌گوید: "من هنوز دقیق نمی‌دانم، من نمی‌توانم برایت پیامک هم بفرستم. من اجازه دارم تنها در وقت استراحت و پس از پایان کار از تلفن همراهم استفاده کنم. شاید ساعت 12:30؟ لیزا همیشه ظهرها دیر استراحت می‌کند." صبح دوم در شرکت مشاترونیک سریع به پایان رسید. آبل تمام روزنه‌ها را سوراخ کرد و تماشا کرد که آقای براون چطوری یک قطعه را می تراشد. قبل از نهار هم وقت داشت که چیزی را دردفترش یادداشت کند. مریم را در سالن غذاخوری ندید و با آقای براون و دو نفر از پلی مکانیک‌ها نهار خورد. الآن او مجدداً مشغول کار است. آقای براون به او نشان می‌دهد چطور با یک ماشین تراشکاری قدیمی یک استوانه را تراش می‌دهند. بعداً او اجازه دارد خودش امتحان کند. خیلی مشکل است که هر کدام از دست‌ها یک کار دیگری باید بکنند. مخروط آبل به سختی صاف می‌شود. به نظر آقای براون او یاد خواهد گرفت. در هر صورت او ناشی نیست. او از آقای براون می پرسد که آیا اجازه دارد با موبایلش از ماشین تراشکاری برای کتاب یادداشتهای کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی عکس بگیرد. آقای براون می‌گوید: "این یک استفاده عاقلانه از تلفن موبایل است." آبل اجازه دارد حتی از مته‌ای که دیروز با آن کار کرده است عکس بگیرد.

## ارتباطات و همکاری

صبح روز سوم اتوبوس نمی‌آید. آبل دیرش شده است! خوشبختانه آقای براون شماره تلفن موبایلش را به او داده است. آبل بلافاصله به او تلفن می‌زند. "نگران نباش، آبل، من هم در ترافیک گیرکرده‌ام، آنها مشکلات بزرگتری دارند. ولی خوب است که تلفن زده‌ای. مهم است که آدم با یکدیگر صحبت کند." آنها بالاخره به شرکت می‌رسند. آقای براون به او نشان می‌دهد که آدم چطور رزوه پیچ را می‌تراشد. بعداً می‌بایستی آبل هر دو پیچ را روی چراغ قوه خودش بتراشد. آبل تا به حال لازم نبوده به این دقت کار کند. وقتی که آبل چراغ قوه‌اش را به یکدیگر پیچ می‌کند، لیزا با مریم می آیند. مریم باید ببیند که کل این موضوع چطوری کار می‌کند. آبل افتخار می‌کند وقتی که نگهدارنده‌ی باطری به راحتی داخل لوله می‌رود. طول آن کاملا صحیح است و چراغ قوه روشن می‌شود بدون اینکه اتصالی داشته باشد. آقای براون کار دقیق او را تحسین می‌کند و هر چهار نفر با همدیگر دست می‌دهند برای این که به این خوبی باهم کار کرده‌اند. بعد از ظهر آن روز آقای براون با آبل درباره‌ی این دوره کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی صحبت می‌کند. "من از کار تو راضی بودم. من متوجه شدم که تو چه دقیق کار می‌کنی و من از این خوشم آمد. من می‌توانم تصور کنم که تو بتوانی یک پلی‌مکانیک خوبی شوی"، آقای براون می‌گوید. "اگر در جستجوی محل کارآموزی هستی نزد ما ثبت نام کن. کار کردن دقیق تو من را متقاعد کرد." مریم نیز از طرف لیزا تحسین می‌شود: " آنطوری که توانستی نگهدارنده‌ی باطری را برای خودت تصور کنی، خیلی خوب بود. تو مشکل را به صورت مستقیم و ماهرانه‌ای حل کردی. ما احتیاج به چنین طراحانی داریم!" این دفعه آبل سر ایستگاه منتظر مریم می‌ماند. "باید زود بروی خانه؟ یا کمی با همدیگر گپ بزنیم؟ ما می‌توانیم برویم کنار دریاچه"، آبل پیشنهاد می‌کند. "متأسفم. من ساعت 18:30 تمرین هندبال دارم. ولی ما می‌توانیم بعد از ظهر شنبه به سینما برویم." " پیشنهاد خوبی است"، آبل خوشحال می‌شود. "ساعت 16:00 جلوی آباتون؟" "باشه، تکالیف خانه را خوب انجام بدهی"، مریم به شوخی می‌گوید و در ایستگاه لیندن پلاتس از اتوبوس به بیرون می پرد. آبل با خود فکر می‌کند: "آیا تمام طراحها به این سبک بالی هستند؟" بعد دفتر یادداشت کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی‌اش را باز می‌کند و فوری می‌داند که در خانه چه چیزی را در آن یادداشت کند.